

## جاده

... زمان کوتاهی که گذشت گفتم ببخشید عزیز، می شه ضبط و خاموش کنید؟

گفت آقا مجازه! چیز بدی هم نمی خونه!

گفتم ... ولی من عزادارم!

گفت شرمنده و ضبط و خاموش کرد ... تسلیت می گم، از اقوام نزدیک بودن؟

گفتم بله، مادرم از دنیا رفتند ...

گفت واقعا متاسفم. داغ مادر خیلی بده ... منم تو بیست و پنج سالگی مادرم مریض بود و زجر می کشید، بنده ی

خدا راحت شد ... مادر شما هم مریض بودن؟

گفتم نه. مجروح شدند ...<sup>۱</sup>

پرسید یعنی چی؟

---

۱- در نامه ی خلیفه ی دوم به معاویه آمده است: «... وقتی در خانه را آتش زدیم (آن گاه داخل خانه شدم) ولی فاطمه در خانه را حجاب خود قرار داد و مانع از ورود من و اصحابم شد. با تازیانه آن چنان بر بازوی او زدیم که مانند دملج (بازوبند) اثر آن بر بازوی او ماند. آن گاه صدای ناله او بلند شد؛ چنان که نزدیک بود به حال او رقت کنم و دلم نرم شود ولی به یاد کشته‌های بدر و احد که به دست علی کشته شده بودند ... افتادم، آتش غضبم افروخته‌تر شد و چنان لگدی بر در زدیم که از صدمه آن جنین او (به نام محسن) سقط شد. "فَعِنْدَ ذَٰلِكَ صَرَخَتْ فَاطِمَةُ صَرَخَةً... فَقَالَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَابْنَتِكَ. در این هنگام، فاطمه چنان ناله زد، پس فریاد زد: ای پدر بزرگوار! ای رسول خدا! این جنین با عزیز دلت و دخترت رفتار کردند" پس از آن فریاد کشید: فضا به فریادم برس که فرزندم را کشتند. سپس به دیوار تکیه داد و من او را به کنار زده، داخل خانه شدم. فاطمه در آن حال می‌خواست مانع (بردن علی) شود، من از روی رو سری چنان سیلی به صورت او زدیم که گو شواره از گوشش به زمین افتاد...» بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳، (چاپ جدید)؛ ج ۸، ص ۲۳۰، (چاپ قدیم) و ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۲۶۷

گفتم یه عده اراذل و اوباش ریختن سرش و تا می تونستند کتکش زدن!

گفت جدأ؟ شما هیچ کاری نکردین؟

گفتم ما نبودیم وگرنه می دونستم چی کار کنیم ...!

گفت خدا لعنتشون کنه یعنی اینقدر ضربات شدید بود؟

گفتم آره. مادرم سه ماه بستری شدند و بعد از دنیا رفتند ...

گفت ببخشیدا. عجب آدمای بی ناموسی بودن! من خودم خیلی آدم حسابی نیستم! ولی پای ناموس که وسط

باشه رگ غیرتم نمیداره دست از پا خطا کنم ...

بغضم گرفت ... تو دلم گفتم کاش حداقل چند تا جوون مثل تو بودن مدینه ... نمی داشتن به ناموس علی

جسارت بشه ... سکوتم و که دید گفت ظاهراً ناراحتتون کردم ...!

گفتم خواهش می کنم ... ولی واقعا داغ مادر ...! ... مخصوصا اگر جوون باشه ...

گفت ای وای! جوون بودن؟

گفتم فقط هجده سالشون بود ...

پرسید: چی شد؟! شما که خودتون بیشتر از هیجده سالتونه چطور مادرتون ...

حرفش و قطع کردم و گفتم مادر شما هم هست ... این هجده ساله مادر همه ی ما شیعه هاست، حضرت زهرا ...

مکث کرد و با تعجب نگاهم کرد و بعد خیره شد به جاده ... آها! ببخشید تازه متوجه شدم ... نمی دوزستم این

جور احساس نزدیک بودن بین آدمای با حضرت فاطمه هم وجود داره ... راستی یه سی دی مداحی هم دارم البته

برا محرمه ولی خب اگه دوس دارین بذارم ...

جواب ندادم ... داشبورده و وا کرد و یه سی دی گذاشت تو ضبط، نوای آشنایی بود ... یاحسین غریب مادر ...

... من بودم و راننده و صدای بلند غربت فرزندان پیامبر ... و نگاه خیس من و یک دنیا تنهایی علی ... .